

تذکر لازم :

نگاشته "دست KGB در درون جمعیت در مانده" ، تقریباً ۲۰ سال پیش (در اول جون ۱۹۹۳ - ۱۳۷۲ خورشیدی) به نام مستعار " برزین " تحریر و در شماره مسلسل ۱۹۱ (جوزا - سرطان ۱۳۷۲) نشریه " مجاهد ولس " چاپ ناروی به نشر رسیده است .

نویسنده زمانی که در هند پناهنده شد ، بر مبنای جمعبندی یک سلسله فاکت های عینی داخل زندان پلچرخی این مقاله را نوشت . مطابق ارزیابی برخی از خوانندگان ، این مقاله افشاگر چهره واقعی احمد شاه مسعود برای نخستین بار در رسانه های خارج از کشور تلقی شده است .

در این نگاشته نویسنده به خاطر عدم مصونیت جانی در هند ، از بردن نام ها در متن خود داری نموده بود . حال تبصره های لازمه را نویسنده در بین قوس مربع [] جا داده است . بر مبنای همین فاکت های تذکار یافته مندرجه مقاله ("دست KGB در درون جمعیت در مانده") و پژوهشهای سال های بعد ، در هند و کانادا ، رساله ای تحت عنوان « بیائید ؛ جمعیت ، شورای نظار و مسعود را بهتر بشناسیم » شکل گرفت که برای نخستین بار در نشریه " افغان رساله " چاپ تورنتو [از شماره ۲۹ (جون ۲۰۰۲) الی شماره ۴۷ (جون ۲۰۰۳) به نام مستعار " بریالی دربابایی " نشر شد .

اینک مقاله " دست ... " به خاطر شناخت بهتر از " قهرمان مسعود " ، بعد از مدت بیست سال ، بار دیگر تقدیم خوانندگان ، بخصوص نسل جوان کشور می گردد . کبیر توخی

دست KGB در درون خورجین جمعیت درمانده

کبیر توخی

[تاریخ نگارش اول جون ۱۹۹۳]

از آنجایی که هر پدیده چه در گستره طبیعت لامنتها ، چه در ساحه اجتماع و چه در قلمرو تفکر انسان پوینده ؛ از نخستین مرحله تولدش پروسه انجامش را می آغازد . به تندی و یا به کندی به طرف فرسایش و نابودی می رود ، و در نهایت مقام و جایگاهش را پدیده نو احتوا می کند . " حزب جمعیت اسلامی " که به خاطر کسب منافع و تکیه زدن بر اریکه قدرت متشکل شده بود ، نیز از این قانونمندی در امان نبوده ، آغازین روز های زایش فرمایشی اش روند فرسایشی درونی اش را به تندی تازاند و حزب قهرمان ساز اساطیر پرداز را به ماده سیالی مبدل نمود که گاهی در پیمانۀ منافع یک کشور و زمانی در پیالۀ منافع کشور دیگر سرازیر شد و بر وفق ریخت قالب هایش شکل گرفت ، تا سر انجام ملعبۀ دست این و آن گشت . KGB از بدو تشکیل جمعیت اسلامی عناصر " ستمی " [این قلم در آن تاریخ به عوض سازایی اصطلاح مروج " ستمی " را به کار برده است] را که با استاد ربانی دارای علایق مشترک منطقه یی و قومی بودند ؛ در حول و حوش او قرار داد . [* این عناصر ریوه گر و مکار که در آتش اشتیاق تجزیۀ کشور (چنین مباد !) می سوختند و در فن تشکیل سازی و فرکسیون بازی و گرد آوری اطلاعات - برای سوسیال امپریالیزم شوروی ، تجربه [باند] " حزب دموکراتیک خلق " - این حزب میهن فروشان سر افکنده - را پشت سر گذاشته بودند ؛ او را در کار و بار تحزب یاری رساندند . ربانی علی رغم آنکه از هویت اصلی این عناصر آگاهی قبلی نیز داشت ؛ با آنهم طور معروف خودش را نمی خاراند ، زیرا به مهارت و تجربه این عده نیاز مبرم احساس می نمود ؛ از جانب دیگر با زیرکی ملا گونه اش حساب روز مبادا ، یعنی خویشاوندی سیاسی با همسایه بزرگ شمالی اش را نیز داشت .

[*] در آن تاریخ نویسنده به این دریافت نرسیده بود که اجنت نازک صدا، کرشمه گر و ناز طلب ، از زمانی که طوق برده گی استخباراتی (اطلاعاتی) روسها را زیب گردنش ساخت ، در پروژه رهبر سازی اخوان روسی برای آینده در افغانستان بطور اخص ، و در منطقه بطور اعم شامل ساخته شد ، از همین سبب عازم مصر گردید و در الازهر مصر به تحصیل در امور دین پرداخت ، تا در آینده پیشوند " پروفیسر " را به مثابۀ وزنه ای در پهلوی نام خود حمل نماید و مردم را بفریبید . [

مزید بر دو علت فوق "استاد" از مداحی این چاخانان نرم زبان و خوش برخورد که در وصف "خصال نیکو" و "دانش بی پایانش" با همدیگر به رقابت خنده بر انگیزی می پرداختند، و او را به مثابه رهبر بی همتای جهاد و رئیس بی چون و چرای دولت آینده افغانستان ستایش می نمودند، و با ملایمت یک روانشناس حرفه‌ی کمپلکس‌های روانی و عقده‌های حقارت و خود مرکز بینی او را نواش می دادند؛ لذت خاص و بی سابقه می برد. این عناصر روس پرست با سرانگشتان سپید و ظریف خود موم شخصیت سیال "استاد سخن" را به بازی می گرفتند، تا روزی از وی ملا بنویس سیاست خون بار [سوسیال] امپریالیزم شوروی دیروز و امپریالیزم کجکول به گردن کنونی روس، در افغانستان بسازند.

امپریالیزم خون آشام شوروی که از سالیان درازی شاهراه سالنگ را چون پروژه‌های دیگر امدادی اش [مثل سیلوها، چهار صد بستر، زندان پلچرخی و ...] به خاطر خدمت به پلان تجاوزگرانه اش اعمار نموده بود، قبل از تجاوز حساب شده؛ اما بی خردانه اش به افغانستان؛ نمی توانست رهبانان و نگهبانانی خود ساخته و کذایی را برای حراست و حفاظت از این شاهراه بسیار مهم استراتژیک و حیاتی در مد نظر نداشته باشد. بی منطقی تجاوز نظامی حکم اش چنین بود که در قالب مجاهد، دسته‌های خود ساخته اش را به آن ناحیه اعزام دارد و یا در میان دسته‌های مسلح خود جوش که از قرب و جوار سالنگ‌ها و نواحی پنجشیر به پا خاسته و در صدد قطع شاه‌رگ حیاتی متجاوز بودند، نفوذ می نمودند. و گسترش ساحه مبارزه مسلحانه آنها را؛

حتا دور تر از چندین میلی شاهراه با خط سیاه قرار داد آتش بس محصور و محدود می ساخت.

احمد شاه مسعود و دارة [دهاره] تفنگ به دوشان پاچه بلندش بنا بر ابرام و اصرار سایر دسته‌های خود جوش اهالی میهن پرست و شجاع پنجشیر که با دل پاک و آرمان برزگ جهاد مسلح شده، و به ضد ارتش نفس سوخته شوروی به پا خاسته بودند؛ بناچار در همسویی و همراهی با آنان، چند باری بر ارتش دستپاچه شوروی یورش تاکتیکی برد و شاهراه مواصلاتی سالنگ را قطع نمود و مانع عبور کاروان عامل تسلیحات و تجهیزات نظامی، همچنان مانع انتقال مواد سوخت و خوار و بار برای ماشین جنگی شوروی از آن طریق گردید. او [مسعود قهرمان] با این عمل تحمیل شده از جانب دسته‌های مسلح خود انگیزته به سه هدف اساسی و آنی دست یافت.

۱- از کمک‌های نظامی حاضر و آماده شوروی که زیر پوشش حمله به قوای آن کشور صورت گرفته بود، مستفید گردید.

۲- خودش را منجیث قهرمان اسطوره‌ی مطرح نمود.

۳- آن دسته از اهالی دلیر سالنگ‌ها و پنجشیر را - که به صورت خود جوش به ضد عساکر دولت دست‌نشانده و ارتش سراسیمه شوروی می رزمیدند - برای ارتش متجاوز، بی ضرر و بی اثر ساخت - بدین معنی که برخی از این افراد پاک دل را که گمان می کرد در آینده با وی به مخالفت خواهند برخاست، به قتل رساند و عده‌ای را از جبهه پسیف خودش کنار کشیده، آنها را به استخراج سنگ‌های قیمتی، من جمله سنکلاجورد و فروش آن مصروف و مشغول ساخت. و بقیه را در دارة تفنگ به دوشان پر عقده اش مدغم نمود.

عقد قرار داد آتش بس در اوایل جنگ بین جمعیت درمانده و دولت دست‌نشانده را می توان نقطه عطفی در زد و بند‌های آشکار و رسمی بین طرفین به اصطلاح متخاصم شمرد. و یا به بیان دیگر، عقد قرار داد "

آتش بس" در نفس امر مبادله چله نامزدی جمعیت - پرچم بود که در تکامل بعدی اش (حمل ۱۳۷۱) به عقد نکاح آن دو [ائتلاف پرچم - جمعیت] منجر گردید . عقد قرار داد آتش بس به جز مصونیت قوای اشغالگر شوروی و مزدوران بومی آن همچنان زمینه اسطوره سازی در مورد شیرک پنجشیر به مثابه قهرمان روئین تن فاقد هر گونه منطقی نظامی - سیاسی بود . کیش شخصیت مسعود چون " قهرمان یکه تاز جهاد " و " فاتح کابل " طرفه العین شکل نگرفت ؛ بلکه محصول تبلیغات منظم و سیستماتیک عمال مخفی دولت ببرک - نجیب از همان آغاز تجاوز شوروی به افغانستان بود ؛ فی المثل در خارج از کشور پرچمی ها و خادی فوتو های " قهرمان مسعود " را به در و دیوار خانه و دکان های خود می آویختند [*] . همچنان دسته گک آواز خوان خادی در محافل و مجالس و عروسی ها با آهنگ های مشتمل کننده و مبتذل سروده های بازاری " شیرک پنجشیر " را بجای " قرصک پنجشیر " تقدیم محافل می نمودند ؛ هکذا در سال ۱۳۵۹ در زندان های دولت دست نشاندۀ هزاران بار دیده و شنیده می شد که چگونه " ستمی " ها و خادی های مخفی شده در درون احزاب و تنظیم های جهادی مسعود را شکست ناپذیر جلوه داده ، جبهه پسیف او را در مرکز صحبت ها و دید زندانیان قرار می دادند . ارتش بی عار و بی وقار شوروی که از آغازین هفته های تجاوز مذلتبارش به افغانستان ، به شکست های مفتحضانه ای در اکثر جبهات مواجه شده بود ، استراتژیست های نظامی آن کشور را بر آن داشت ، تا به اصطلاح کلاسیک جنگ به (ستون پنجم) توجه جدیتری مبذول دارند . و به مبارزه و جنگ مخفیانه تشکیلاتی به ضد احزاب و تنظیم های جهادی ابعاد گسترده تری ببخشند . بنابر همین ملحوظ گروه های از عمال و جیره خواران استخباراتی (اطلاعاتی) آموزش دیده اش را در درون احزاب و تنظیم های مذکور (از جمله " حزب جمعیت اسلامی ") سرازیر ساخت . این گروه ها با طرق و اشکال گوناگون به درون جمعیت بی خبران رخنه کرده و به دنبال خودشان عناصر تازه دم دیگر را نیز در آن خورجین وامانده جا به جا نمودند . KGB از سه عرصه ؛ یعنی از محیط تغذیه احزاب و تنظیم های جهادی (اجتماع مردم چه در داخل و چه خارج از کشور) ؛ از جبهات و از زندان ها ؛ به داخل جمعیت خود خواهان قهرمان پرست کانال های استخباراتی (اطلاعاتی) کشید . و شبکه های عدیده استخباراتی اش را از مسیر این کانال ها عبور داده ، آنها را در رده ها و رگه ها ؛ حتا در پیکره های بالایی اهرم تشکیلاتی آن حزب رسانید .

[*] در دهلی کهنه سرایی وجود داشت که افغان آنرا " دهلی ماران " می نامیدند . در آن سرای اتاق های زیاد وجود داشت . باشندگان آن افغان ها بودند . آنها اتاق های خود را دکان فروش و محل مبادله اسعار خارجی ساخته بودند . هر گروه افراد در آن جا اقامت داشتند . با پول ماهوار (رشوه) که به پولیس دهلی می دادند کارو بارشان را رنگ و رونق داده بودند . یکتن از اعضای خاد که کار فروش کتاب و ثبت پارچه های موسیقی را رویکش کار اطلاعاتی خود ساخته بود ، عکس های احمد شاه مسعود را در دیوار دکانش نصب نموده آن نابکار را تبلیغ می کرد . جوانک خوش تیپ خادی که در دهلی پیشه آواز خوانی در محافل را ، راه پول پیدا کردن دیده بود ، سروده هایی را که در وصف صفات و کمالات احمد شاه مسعود گفته شده بود ، با موزیک می خواند]

اعضای تحصیل کرده و با درایت جمعیت اسلامی که در سلسله مراتب سازمانی آن دارای صلاحیت ها و مسؤولیت های اجرائی و آرائی بودند و آگاهانه و یا به شکل غریزی با خط حرکتی KGB در حزب شان به مخالفت می پرداختند ؛ یا تطمیع شده ، یا به نحوی از انحاء به حاشیه حزب پرتاب می گردیدند . هرگاه به مخالفت شان ادامه می دادند ، به دام خاد افتاده زندانی و یا اعدام می شدند . و در نهایت امر به اشکال مختلف از بین می رفتند . بدین گونه KGB بخشی از حواس پنج گانه جمعیت از خود بیگانه را در زودترین فرصت ممکنه تحت فرمانش درآورد .

نگارنده مقال که مدت ۸ سال از عمرش را در بدترین سلول های مرطوب و سیاهچالهای تاریک زندان پلچرخی سپری نموده است ، توجه خواننده با ایمان و با حوصله را به شمه ای از فعالیت های شبکه های KGB در رابطه با جمعیت اسلامی در عرصه سومی ، یعنی زندان - این فشرده ترین محراق سیاسی که در تحت تسلط و حاکمیت بی دغدغه حاکمان نظامی KGB قرار داشت بدون ذکر اسم برخی اشخاص جلب می نماید .

در اوایل سال ۱۳۵۹ یک تن از اعضای مخفی حزب توده ایران که در خدمت رژیم جمهوری اسلامی ایران (وابسته به امپریالیزم) قرار داشت، زیر نام محسن رضایی از KGB دستور می گرفت ، تا در قالب چریک کار کشته ایرانی که گویا در صف مبارزین فلسطینی ها علیه ارتش اسرائیل نیز جنگیده ؛ به گونه داوطلب وارد کابل گردد . به مجرد ورود موصوف به کابل مسوؤل "ستمی" جمعیت اسلامی با وی در تماس شده محل بود و باش وی را مهیا می سازد . بعداً جمعیت اسلامی اضافه از ۲۰ تن از اعضایش را که در بین آنها یک پیلوت دو معلم ، چند تن از مأمورین دولت ، دوکандار و چند خادی نیز شامل بود [نام های اینان در خاطرات زندان این قلم نوشته خواهد شد] ، در اختیار چریک ایرانی مذکور قرار می دهد . محسن رضایی گروهش را که بعد به " گروپ رضایی" مسما شده بود ، جمع و جور نمود و قبل از آنکه به کدام عمل تخریبی دست یازد ، خود و گروهش را به طرز جالبی (یا در داخل سینما پامیر و یا در مقابل آن سینما) در معرض شکار اعضای خاد قرار داد . دولت بعد از دستگیری تمام اعضای گروپ موصوف از این حادثه در امتیزه شده به نفع بزرگ سازی جمعیت اسلامی حد اعلی استفاده را برده ، و دستگیر کننده او را از رتبه مستنطق (شکنجه گر خاد) به رتبه قومندان عمومی زندان پلچرخی ارتقاء داد . "محکمه اختصاصی انقلابی" دولت مزدور در مورد محسن رضایی ایرانی و یک تن از معلمین شجاع گروپ نامبرده حکم اعدام را صادر نمود . متباقی اعضای گروپ را به حبس های مختلف از ۲۰ الی ۲ سال قید محکوم کرد . چند خادی که در این گروپ (قبل از گرفتاری دراماتیک آن) نفوذ نموده بودند ، بعد از سپری کردن حبس های کوتاه مدت شان ، از زندان رها گردیدند ، و به فعالیت در داخل جمعیت شهرت طلبان ادامه دادند . چند تن دیگر از اعضای گروپ مذکور که در جریان شکنجه و دوره تحقیق فرساینده تاب نیاورده بودند ، مخفیانه در خدمت اطلاعات زندان قرار گرفتند و بعد از رهائی از زندان به زیر رواق های ترک برداشته جمعیت بی در و دروازه پناه بردند . رضایی در طی چندین ماه دوره تحقیق اش متواتر به سلول های زندانیان تازه گرفته شده منتقل می شد تا اطلاعات سیاسی نظامی و تشکیلاتی مورد نظر خاد را از زندانیان به چنگ آورده آنرا به رفقای هم مسلک افغانش ، یعنی مستنطقین خاد بسپارد . KGB بعد از اجرای حکم اعدام در مورد معلم تحصیل یافته و دلیر جمعیتی که قبل از گرفتاری اش با "ستمی" درون جمعیت اسلامی درگیری و کشمکش هایی داشت ؛ اجنت ایرانی اش را تحت عنوان اعدام از زندان پلچرخی

خارج ساخته به کشور نامعلومی انتقال داد. یکی از اتهامات گروه یاد شده گروگانگیری ببرک کارمل و طیاره [هوپیمما] عامل وی بود. در اواخر سال ۱۳۶۰ یا اوایل سال ۱۳۶۱ خاد دو تن از اعضای فعالش را توظیف به گروگانگیری طیاره بوئینگ آریانا خط هوایی کندهار- کابل نمود. این دو جوان خادی چند نفر از اهالی شهر کابل من جمله بوت دوزی را در دسته کوچک شان داخل کرده و توسط وی مواد منفجره را در " تلی " و " گری " بوت های خود جا سازی نمودند، تا در بین طیاره از آن " استفاده " نمایند. خاد پیش از به اصطلاح گروگانگیری طیاره آریانا دسته مذکور را در ترمینل میدان هوایی کندهار دستگیر نمود و واقعه تصنعی را از طریق تمام رسانه های خبری و ماشین تبلیغاتی اش به نام نامی جمعیت اسلامی ختم کرد. تا موقف و مرتبه جمعیت ناکرده کار را منحیث دشمن نهایت خطرناک و متشکلتر از سایر احزاب و تنظیم های جهادی، در اذهان عوام الناس تزریق نماید. و مردم مبارز و تشنه آزادی را به جانب جمعیت فرمایشی سمت و سو دهد. خاد هر دو عضو را در داخل زندان به نام " ... طیاره دزد جمعیتی " و " ... طیاره دزد جمعیتی " مشهور ساخت. آندو در طول مدت بالاتر از ۳ سال در زندان عملیات اطلاعاتی قابل ملاحظه برای خاد انجام دادند. بعد از سپری شدن مدت مذکور یکی از آنها که قیدش ۲۰ سال تعیین شده بود، زیر عنوان فوت در شفاخانه زندان به خارج از محبس منتقل گردید. دومی که قیدش ۱۲ سال رقم زده شده بود به گونه نامرئی از زندان پلچرخی بیرون برده شد. متباقی اعضای آن دسته کوچک که به حبس های طویل محکوم شده بودند در زندان باقیماندند. یکی از داکتران با برادرش به اتهام ارتباط با جمعیت اسلامی (به احتمال قوی گروه رضایی ایرانی) زندانی شدند برادر پرچمی داکتر موصوف که عضو خاد بود بعد از چندین ماه فعالیت استخباراتی در بین زندانیان جمعیت اسلامی زیر عنوان "عدم اثبات جرم" از زندان آزاد گردید. داکتر مذکور که نگارنده مقاله در موردش کدام حکمی ندارد [در خاطرات زندان اسم و موضع اصلی سیاسی اش را تذکر خواهم داد] متن صورت دعوایش را برای برخی از زندانیان دور و برش چنین تشریح می نمود :

" در صورت دعوای من درج شده است : تو داکتر یک و نیم کیلو گرام زهر سیانایت را که از طرف جمعیت اسلامی غرض مسموم ساختن مخازن آب آشامیدنی کابل طور نگهداری برایت داده شده بود، متهم به نگهداشت آن در نزد خود می باشی ". داکتر موصوف با چنین اتهام خیلی ها شدید و سنگین صرفاً به دوسال قید محکوم شد. (در حالی که به اتهام داشتن یک ورق شبنامه ضد دولتی متعلم خورد سالی را به حد اقل ۱۰ سال زندان محکوم می کردند) و در تخفیفی که بعداً در مدت حبس برخی از زندانیان سیاسی دارای قید کم داده شد، داکتر مذکور نیز پیش از مدت به سر رسیدن حبسش از زندان رها گردید. داکتر موصوف در داخل زندان داکتران و محصلین پوهنتون [دانشجویان دانشگاه] را ترغیب و تشویق به قبول عضویت در جمعیت اسلامی می نمود.

یک تن از پرچمی های کهنه پیخ که بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به نحو مخفی تالار روابط فرهنگی سفارت امریکا در کابل را تحت نظر داشت و بعد از تجاوز ارتش چرسی شوروی به عضویت خاد درآمد. در اوایل سال ۱۳۵۹ موفق گردید به درون یکی از رده های جمعیت اسلامی در کابل رخنه نماید. وی بعد از رد یابی و شناسایی، تعداد قابل توجهی از اعضای جمعیت اسلامی را با حلقه ای که خودش در آن فعالیت داشت -همراه با خود - روانه زندان پلچرخی ساخت. در اثر فعالیت های استخباراتی مذکور برخی از اعضای نشانی شده جمعیت اعدام گردیدند. متباقی آنان به حبس های ابد و طویل محکوم شدند. خاد به خاطر که هویت

اجنت تمام عیارش افشاء نگردد ، او را نیز چون سایر افراد حلقه اش محکوم به حبس ابد نمود . اجنت مذکور به فعالیت های استخباراتی درمیان جمعیت اسلامی و احزاب و تنظیم های جهادی و سازمان های ضد دولتی و ضد شوروی اشتغال داشت . وی به خاطر تثبیت هویتش همانند یک عضو با مسوئلیت جمعیت اسلامی محتوای صورت دعوایش را برای زندانیان چنین بازگو می نمود :

" در صورت دعوای من خرنوال ادعا نمود که برهان الدین ربانی در سفر مخفیانه اش از پاکستان به کابل چند شبی را در خانه تو سپری نموده است " . این عضو حرفه یی خاد بعداً صورت دعوایش را به زندانیان نشان می داد ، تا توجه آنها را به خودش جلب نماید . وی با همین تاکتیک اپراتیفی خودش را فردی با صلاحیت در جمعیت اسلامی جلوه داده ، اعتماد عده زیادی از اعضای آن حزب را کمایی کرده ، و با کسب اطلاعات از آنها موجب اعدام ، حبس ابد و حبس طویل آنان گردید . این عنصر زیرک که به احتمال قوی در رابطه مستقیم و بلامانع با سازمان امنیت شوروی قرار داشت ، هم اکنون در یکی از نمایندگی های جمعیت اسلامی در خارج از کشور فعالیت می نماید [بعد ها وی در دولت ربانی مسعود به سمت معین وزارت پلان ایفای وظیفه می کرد] . خانم مذکور که چون خودش خادی می باشد بر روز های پایواری در مقابل دروازه عمومی زندان پلچرخ خانم ها و فامیل اناث زندانیان را با دقتی توأم با خشونت و تحقیر تلاشی می نمود. در اوایل سال ۱۳۵۹ یکی از "ستمی" های هموطن مسعود زیر عنوان چریک شهری با قید ۷ سال وارد زندان پلچرخ گردیده ، خودش را عضو یکی از سازمان های ضد دولتی و ضد شوروی معرفی نمود . موصوف در طول مدتی که در زندان فعالیت استخباراتی می نمود احمد شاه مسعود را به طرز ماهرانه ای در بین زندانیان مطرح می کرد و از وی قهرمان شکست ناپذیر می ساخت از جمله فعالیت های استخباراتی این " ستمی " قوی هیکل و سیاه پوش ، یکی این بود که پلان فرار چند تن زندانی را کشف نموده مانع فرار آنها از زندان پلچرخ گردید . موصوف با تنی چند از بچه های وطنش ("ستمی" های پنجشیر یکی دیگر خود را "بچه وطن" خطاب می کردند) [در خاطرات زندان در مورد وی خواهم نوشت] . در گارگاه زندان این محل منفور تجمع زندانیان تسلیم شده به دولت ، کار می نمود و مانند سایر کارگران آنجا اشیای مورد نیاز خاد برای زندان و زندانیان را می ساخت (مثل الچک و ...) . خاد در اوایل ۱۳۶۴ یکی تن از زندانیان را که به اتهام فعالیت در جمعیت اسلامی محکوم به ۲۰ سال حبس شده بود از زندان پلچرخ منزل چهارم زون فرار داد . در رابطه با این قضیه قومندان خلقی زندان به طور اهانت آمیزی از وظیفه اش بر کنار گردید و تنی دیگر از صاحب منصبان زندان (بلاک ۳) محبوس شد . کی جی بی با چنین صحنه آرایبی و درامه بازی که موجب تعجب اکثریت زندانیان گردید برای چندمین بار نام نامی جمعیت اسلامی را سر زبان ها انداخت . خاد برای به اصطلاح ترور شیرک پنجشیر (احمد شاه مسعود) بار ها افراد زبده "ستمی" و غیر "ستمی" اش را با پول های باد آورده و بی پشتوانه چاپ مسکو که هر بار بالغ بر چندین ملیون افغانی همینطور اسعار خارجی می شد ، به ناحیه پنجشیر گسیل داشت . اجنت های آموزش دیده و دستور گرفته هنگام ورود به پنجشیر به بارگاه مسعود شتافته ، بعد از افشای پلان ترور وی خود و پول های آورده شده را تسلیم شیرک پنجشیر می نمودند . خواننده هوشمند و پژوهشگر که هر رک و پی وجودش به خاطر میهن ویران شده و در خون و آتش فرو برده شده اش در التهاب و سوزش است ، با نگارنده هم نظر خواهد بود که سازمان امنیت شوروی چگونه مسعود را (آشیل گونه و روئین تن) جلوه داده و از جانب دیگر با تسلیمی دستوری تروریست هایش به مسعود ، وی را از لحاظ پولی تمویل

می نمود و جنبه روحانیت وی را به عرش اعلی می رساند . همچنان خواننده با توجه هرگاه جریان فروش لاجورد و سایر سنگ های قیمتی توسط مسعود و یارانش را که دولت در تلویزیون کابل همواره (همردیف سلسله فلم های مستند) به نمایش می گذاشت ، دیده باشد ؛ به یاد خواهد آورد که دولت دست نشانده چگونه جریان داد و ستد لاجورد در مغاره های نیمه تاریک کوه های پنجشیر را مودبانه انتقاد می نمود . در حقیقت امر دولت با نمایش این فلم به زبان بی زبانی عدم وابستگی اقتصادی مسعود را (که درضمن عدم وابستگی سیاسی او را نیز تداعی می نمود) به خارج از کشور در ذهن بینندگان نقطه گذاری نموده و تماشاگر خوشباور را به این باور می رساند که مناطق حیطة نفوذ قومندان مسعود از اقتصاد خود کفء برخوردار است .

قبل از قرار داد آتش بس بین دولت و جمعیت ، مشاورین نظامی شوروی در وزارت داخله ، برخی از خلقی هایی را که در رابطه مستقیم با GRU [سازمان اطلاعات (استخبارات) وزارت دفاع روسیه] قرار داشتند به فعالیت های استخباراتی در داخل جمعیت اسلامی موظف نمود . فی المثل به فعالیت یک تن از آنها بسنده می شود . شخصی که در رشته پیلوتی سال ها در شوروی تحصیل کرده و از جمله صاحب منصبان دارای صلاحیت اجرایی (بعد از گلاب زوی خاین به وطن) در وزارت داخله محسوب می شد ، دستور می گیرد تا با مسعود تماس قایم نماید موصوف بعد از برقراری رابطه با مسعود ، مقادیر زیادی سلاح و مهمات نظامی از قبیل راکت های زمین به زمین ، راکت های بالای تانک و سایر ساز و برگ جنگی مورد نیاز او را تسلیم افراد معرفی شده اش می نماید . جریان انتقال مهمات و تجهیزات جنگی که به دفعات انجام یافته بود توسط خاد کشف و پیلوت موصوف ذریعه خاد گرفتار و محکوم به ۲۰ سال حبس می گردد . پیلوت مذکور در میان زندانیان به نفع جمعیت اسلامی فعالیت سیاسی نمود و زندانیان سایر احزاب و تنظیم های جهادی را جهت پذیرش عضویت در آن حزب تشویق و تطمیع می کرد ، چنانچه افراد جذبی وی بعد از رهائی از زندان به جمعیت اسلامی مراجعه می نمود . این خلقی معروف بعد از رهائی از زندان پلچرخ در خدمت جمعیت ساطور به دستان قرار گرفت .

فعالیت های خادی ها و "ستمی" ها در طی سال های جنگ مقاومت در داخل جمعیت ربانی - مسعود چشمگیر تر از سایر شبکه های کی جی بی در سایر احزاب و تنظیم ها بوده است . فعالیت شبکه های استخباراتی در داخل جمعیت اسلامی همانطوری که در مبادله چله نامزدی (قرارداد آتش بس میان جمعیت و دولت) و عقد نکاح آندو ائتلاف پرچم و جمعیت نقش ضمنی و جنبی را دارا بوده است و همچنان نقش این فعالیت های اطلاعاتی چه در طی ۱۳ سال گذشته و چه در طی یک سال اخیر در داخل جمعیت اسلامی به طور اخص و در میان سایر احزاب و تنظیم های جهادی به طور اعم در ویرانی و تاراج کابل همین طور در قتل عام مردم بی دفاع و بی پناه آن که بیش از شش هزار کشته و اضافه از ۲۰ هزار زخمی داده اند ، بی اثر بوده نمی تواند . [تعداد تلفات ، سال اول حاکمیت آنها را بیان می دارد]

همانطوری که هر جسم حیه و اورکانیک با داد و گرفت مواد از طبیعت به بقایش ادامه می دهد ، یک ارگان سیاسی نیز با جلب و جذب نیرو از اجتماع ، به حیاتش دوام می بخشد . باختامه جنگ مقاومت و شکستن دروازه زندان ها ، همچنان عرصه سومی (محیط تغذیه) نیز برای جمعیت اسلامی و حریفان ساطور به دستش [که برای نیل به قدرت سیاسی از میان صد دریای خون عبور نمودند و با زد و بند های پنهانی و آشکار از آبروی شان (هرچند آبرویی نداشتند) گذشتند و در بارگاه سه کشور وابسته ؛ یعنی پاکستان ، ایران

و عربستان سعودی زانوی تسلیم بر زمین زدند [کلاً مسدود شده است . این امر ، مزید بر عکس العمل های مردم بلا کشیده ما به ضد جمعیت اسلامی و حریفان ؛ پدیده وجودی آنها همراه با شبکه های کی جی بی در درونش به مرگ قطعی و مذلتباری محکوم نموده است .]